

محمد اسحق توخی

«به مناسبت دهساله گی شهادت دُکتور نجیب الله»

## دعوت شهید دُکتور نجیب الله از شاه سابق برای سهمگیری در حل سیاسی بحران کشور و عکس العمل شاه سابق

چهارده سال از کنار رفتن حزب وطن از قدرت و عدم حضور سیاسی در کشور و دهسال از شهادت دُکتور نجیب الله به دست دشمنان مردم افغانستان میگذرد. ولی تا هنوز جنگ و خونریزی و مداخله های خارجی ادامه دارد. در حالی که اگر شخصیت های سیاسی مخالف و بعضی رهبران معتدل جهادی در آن وقت نسبت به منافع درازمدت کشور برخورد مسؤولانه مینمودند، مردم افغانستان با فاجعه و مصیبت امروزی دست و گریبان نمیبودند.

کمی به گذشته برمیگردیم: بعد از اعلان مصالحه ملی در سال «۱۹۸۷ م.» به حیث سیاست رسمی دولت، به یک تعداد شخصیت های سیاسی افغان در داخل و خارج افغانستان برای حل سیاسی بحران کشور مراجعه صورت گرفت، که شاه سابق افغانستان در رأس آنها قرار داشت. پس از بازگشت او در سال ۲۰۰۱ م. به افغانستان شاه سابق چندین بار در برابر این پرسش خبرنگاران رسانه های غربی قرار گرفت که چرا در سال ۱۹۹۰ و ۹۱ م. به دعوت دُکتور نجیب الله برای حل سیاسی بحران کشور به افغانستان برگشت؛ که نتیجه آن جنگ های داخلی و ویرانی افغانستان بود. پرسش مذکور در حقیقت قضاوت مردم افغانستان نسبت به عملکرد پاسیف شاه سابق است که در پرسش خبرنگاران بازتاب یافته است. ولی شاه سابق در مصاحبه های خود

تلاش نموده است چنان دلایلی را به خوردِ رسانه ها و مردم افغانستان بدهد، که به هیچ صورت نمیتواند سکوت، بی تفاوتی و تعلل او را در برابر سرنوشت مردم افغانستان توجیه نماید. برای روشن شدن حقایق - لازمست تا چشمدیدها و دیدگاههای خود را به ارتباط آن ابراز بدارم. هدف و قصد من از این نوشته آن است، تا حقیقت قربانی خاموشی و سکوت نگردد و جعلیات و افسانه ها جای حقایق تاریخی را نگیرند.

محمدظاهر شاه سابق، در مصاحبه اش با سرویس فارسی بی.بی.سی. در مورد این پرسش رادیوی مذکور؛ «... در دوران دُکتور نجیب الله طرحی مانند کنفرانس بن که بعداً صورت گرفت، مطرح بوده و از شما دعوت شده بود، ...، چنین پاسخ داد:

«... دُکتور نجیب الله بسیار آدم چالباز اما هوشیار بود، نطق بسیار خوبی بود. در نطقهای خود در جاهای مناسب از من نام میبرد، اما هرچه تلاش کرد که من سری برایش تکان بدهم، قطعاً ندادم.»

طوری که ملاحظه میشود، شاه سابق خواسته است تمام مساعی فعال و هدفمند دُکتور نجیب الله را که به منظور حل سیاسی بحران کشور به عمل می آورد، کم اهمیت جلوه بدهد و بار ملامتی تاریخی را که در نتیجه بی تفاوتی و عدم تحرک خودش، متوجه اش میباشد از شانه های خود دور بیندازد، خواسته است، مراجعه های دُکتور نجیب الله را به این خلاصه بسازد که گویا در نطقهای خود در جاهای مناسب از او یاد میکرد، ولی او (شاه سابق) قطعاً سری برایش تکان نمیداد.

تا جایی که من از نزدیک شاهد بودم، دُکتور نجیب الله در چارچوب سیاست مصالحه ملی نی تنها در مصاحبه ها و سخنرانیهای خود به طور علنی از شاه سابق تقاضای سهمگیری فعال را در حل سیاسی بحران افغانستان مینمود، بل که با ارسال نامه ها به وسیله شخصیتهای سیاسی غیردولتی و مقامهای دولتی در سطوح مختلف طرحها و پیشنهادهای مشخص را برای حل سیاسی بحران افغانستان ارایه میکرد.

عاملی که موجب مراجعهٔ دکتر نجیب الله به حیث رییس جمهور کشور به شاه سابق شده بود، صدور اعلامیه های بود که از دفتر شاه در روم در بعضی مناسبتها صادر میگردید. (با وجود آنکه اعلامیه های مذکور فاقد هرگونه سمت و سو و صراحت بود).

دکتر نجیب الله اصولاً باید موقف دولت آن وقت را به مثابهٔ یکی از طرفها در برابر شاه سابق بیان میکرد، در حالی که تنظیمهای جهادی مقیم پشاور و سازمانهای مقیم ایران (به استثنای تنظیم پیر سیداحمد گیلانی، آن هم در بعضی مواقع) نی تنها به اعلامیه های شاه سابق کوچکترین اعتنایی نمیکردند، بل که عکس العمل به شدت منفی و مخالف را در برابرش نشان میدادند.

مراجعه های پیهم دکتر نجیب الله به شاه سابق و سایر مخالفان، بیان روشن احساس مسؤولیت او در برابر مردم افغانستان بود که باید آن را انجام میداد نی به گفتهٔ شاه سابق «چالبازی ...»؛ دکتر نجیب الله به شاه سابق به حیث یک طرف قضیه و یا یک اپوزیسیون مراجعه نمیکرد بل که به او به حیث شخصیتی مینگریست که باید مانند «نورودم سیهانوک» شاه کمبودیا- طرفهای درگیر و زیدخل افغانی را به خاطر نجات کشور از بحران و دریافت یک راه حل سیاسی گرد هم می آورد.

دکتر نجیب الله در اواخر سال ۱۹۸۷ م. در رأس یک هیئت دولتی سفری را به کمبودیا انجام داد که هنوز قوای ویتنام از آن کشور خارج نشده بود و مسألهٔ بازگشت نورودم سیهانوک و انجام مصالحهٔ ملی در مرحلهٔ بسیار آغازین خود قرار داشت، نگارنده حاضر بودم که مقامهای آن وقت کمبودیا با علاقه مندی وافر به نظریه ها و طرحهای دکتر نجیب الله برای دریافت یک راه حل سیاسی بحران کشورشان گوش میدادند؛ تا بالاخر شاه سابق کمبودیا به کشورش برگشت و به اشتراک و همکاری تمام نیروهای زیدخل داخلی موفق به انجام یک مصالحهٔ ملی گردیدند و به بحران طولانی کشورشان پایان دادند.

برای روشن شدن موضوع، کرونولوژی تماسها و مراجعه ها به شاه سابق به طور مختصر ذیلاً آرایه میگردد:

- در عقرب ۱۳۶۷ خ. (اکتوبر ۱۹۸۸ م.) در نتیجه پیشنهاد حکومت عراق، دکتور نجیب الله طی یک سفر خصوصی به بغداد برای بار نخست با «پیر سید احمد گیلانی» رهبر تنظیم محاذ ملی ملاقات نمود؛ در این سفر غلام فاروق یعقوبی وزیر امنیت دولتی و نگارنده نیز دکتور نجیب الله را همراهی مینمودیم. در این ملاقات که دو دپلومات بلندپایه شوروی آن وقت هم اشتراک داشتند، هسته مرکزی آن را ایجاد یک میکانیزم صلح که منافع مشروع تمام جوانب ذیدخل را تأمین نموده بتواند و شاه سابق در آن نقش کلیدی داشته باشد، احتوا میکرد. دکتور نجیب الله با توضیح اوضاع کشور و تناسب سهمگیری و مؤثریت نیروهای درگیر در حل منازعه افغانستان و به خصوص در مورد اوضاع بعد از خروج نیروهای شوروی و نیات کشورهای همسایه، از جمله پاکستان و عواقب کناررفتن یکباره گی حزب وطن از حاکمیت و پیامدهای ناشی از آن مفصلاً صحبت کرد و خطر به قدرت رسیدن بنیادگرایان مذهبی را به کمک حامیان منطقه یی شان به طور همه جانبه توضیح نمود. پیر سیداحمد گیلانی، توافق نمود که نقاط نظر و طرحهای دکتور نجیب الله را بررسی و به شاه سابق هم انتقال بدهد.

- در روزهای متصل به تکمیل خروج نیروهای شوروی از افغانستان در اوایل حوت ۱۳۶۷ خ. (۱۹۸۹ م.) دکتور نجیب الله از مرحوم «پوهاند محمد انور ارغندیوال» که در آن زمان استاد پوهنتون کابل بود و در زمان سلطنت وزیر عدلیه بود، خواهش نمود تا بنابر سابقه شناخت به روم سفر نموده و پیامش را به خاطر سهمگیری فعال شاه سابق در زمینه ایجاد یک ترتیبات مؤقتی که بتواند از طریق یک راه حل سیاسی به جنگ پایان داده شود، به شاه سابق انتقال بدهد. سفر مذکور صورت پذیرفت و پس از برگشت، پوهاند ارغندیوال عکس العمل روم را در مجموع طوری ارزیابی نمود که آنها (روم) منتظر

انکشاف اوضاع بعد از خروج نیروهای شوروی میباشند. زیرا پس از امضای موافقتنامه های ژنو و خروج نیروهای شوروی از افغانستان، کشورهای غرب، سران تنظیم در پاکستان، ایران، کشورهای منطقه و بسیاری شخصیت‌های سیاسی داخل و خارج کشور به این عقیده بودند که بدون حضور شورویها دولت جمهوری افغانستان طی هفته ها سقوط خواهد نمود. در حالی که این ارزیابیها بنیاد واقعبینانه نداشت، دولت آن وقت توانست به رغم تمام فشارهای داخلی و خارجی حمله مجاهدین را به جلال آباد که سازمانده و طراح آن اردو و استخبارات نظامی پاکستان بود و هزاران نفر بنیادگرای عرب و ملیشای پاکستانی آنها را کمک و همراهی مینمودند، به شدت عقب بزند و تسلط بر ولایتها و شاهراهها و ثبات و امنیت را در مناطق تحت کنترل دولت حفظ نماید.

متعاقب این جریانها، دکتور نجیب الله طی نامه دیگری از انکشاف اوضاع در کشور و مداخله های قدرتهای منطقه یی در وجود عناصر ماجراجو و ضرورت سهمگیری و اقدامهای فعال و عاجل برای قطع جنگ و حل منازعه کشور از طریق سیاسی باز هم به شاه سابق مراجعه نمود و از مداخله های پاکستان و وقوع حوادثی در کشور توسط بنیادگرایان مذهبی هوشدار داد که در صورت عدم اقدام به موقع برای دریافت یک راه حل سیاسی افراط گرایان به توطئه و اقدامهای نظامی ادامه خواهند داد. در اوایل سال ۱۹۹۰ م. داکتر ضمیر میهنپور رییس اداره کشف وزارت امنیت دولتی و نگارنده، عازم ایتالیا گردیدیم و از طریق عضو رابط با جنرال عبدالولی دیدار نمودیم و پیام کتبی دکتور نجیب الله را برایش تسلیم کردیم، جنرال عبدالولی از انتقال آن به شاه اطمینان داد. در همین ملاقات این جانب پیام شفاهی دکتور نجیب الله را مبنی بر اینکه اگر شاه سابق خواسته باشد برای سهمگیری فعال در امر تأمین صلح، دفتر خود را در شهر کندهار تأسیس نمایند، دولت جمهوری افغانستان آماده است تمام سهولت‌های ممکن و لازم را در زمینه فراهم نماید.

جنرال عبدالولیٰ پیشنهاد مذکور را به حیث یک طرح جالب و قابل غور یادداشت نمود.

- متعاقب سفر مذکور دُکتور نجیب الله پیام دیگری را توسط «محمد حکیم کریمزاد» که در کابینه مرحوم «خالقیار» وزیر مالیه بود و با شاه سابق روابط خانواده گی داشت، به روم ارسال نمود.

- در اواسط سال ۱۹۹۱ م. بار دیگر دُکتور نجیب الله سفری به کشور سوئیس انجام داد؛ در این سفر «غلام سرور یورش» رییس دفتر مطبوعاتی ریاست جمهوری و این جانب- دُکتور نجیب الله را همراهی مینمودیم. برای بار دوم با پیر سیداحمد گیلانی رهبر تنظیم محاذ ملی ملاقات نمود. در این ملاقات باز هم طرح یک میکانیزم صلح که در آن آتش بس، تأسیس اداره مؤقت، تسوید قانون اساسی و تدویر لویه جرگه و انجام انتخابات گنجانیده شده بود، مورد بحث قرار گرفت که در این طرح برای شاه سابق بلندترین مقام دولتی پیشبینی گردیده بود و دُکتور نجیب الله آماده گی خود را برای کناررفتن از قدرت به نفع تأمین صلح پایدار در کشور به صراحت ابراز نمود. علی رغم تمام این مساعی با آن هم کدام عکس العمل مثبت و سازنده از جانب روم نشان داده نشد، حتی طوری که شنیده شد، شاه سابق از مذاکره پیر سیداحمد گیلانی در سوئیس با دُکتور نجیب الله در مورد طرح یک میکانیزم صلح برآشفته شده بود.

- در جدی ۱۳۷۰ خ. (دسامبر ۱۹۹۱ م.) باز هم دُکتور نجیب الله نامه مفصلی به شاه سابق فرستاد که بخشهایی از آن عیناً نقل میگردد: «... محترم محمدظاهر پادشاه سابق! بعد از تحلیل اجمالی وضع اگر به مسایل مشخص مراجعه کنیم باید گفت، که در اوضاع و احوالی که فوقاً به آن اشاره شد، مسأله حفظ قدرت هیچ گاه نزد این جانب مطرح نبوده، چنانکه به صورت مکرر و علل رؤس الاشهاد اعلان کرده ام...، سوآلهایی که امروز در برابر مملکت و ملت

افغان عرض اندام کرده بینهایت جدی و خیلی حیاتیست. سوال فقر و غربت و آواره بودن، سوال صلح یا دوام خونریزی افغان توسط افغان آن هم به سود بیگانه. سوال حداقل استقلال سیاسی و یا هم در حکم سیاره و قمر بودن همسایه ها و بالاخر سوال نهایت مشکل تجزیه کشور و یا تأمین وحدت و تمامیت آن و این ها همه سوالهاییست که امروز نزد هر افغان با احساس مطرح است و خصوصاً آنانی که توان الغای این نایتره و دفع این فتنه را داشته باشند و یا هم تصور کنند که از ایشان چیزی ساخته است. در حالی که نزد عده یی فقط راه حل نظامی مطرح است، آن هم به ایما و اشاره بیگانه گان در مجموع در منطقه یک نوع بنیادگرایی در حال شکلگیریست و پیهم هویت ملی افغانان را تهدید میکنند، خود را باز هم در موضع ناظر بیطرف حوادث قرار دادن و یا فاکتور زمان را از دست دادن ابدأ نخواهد توانست بار مسؤولیت مشارالیه ها، بزرگان و نخبه گان را سبکتر سازد...

... با وجودی که عده یی زیاد مردم، در این لحظه های دشوار شما را به مثابه شخصیتی میشناسند که میتوانید نقش خود را در این مرحله حساس تاریخ کشور ایفا نمایید، با آن هم واضح است که شما برای تسلط کامل بر اوضاع امکانهای کافی را در دسترس ندارید. من با تمام خلوص در صورت موافقت شما و قبول این مسؤولیت همه امکانهای خویش را در اختیار شما قرار میدهم و در صورتی که جهت جلوگیری از خلأ قدرت اطمینان حاصل شد و از تأمین صلح و استقرار بیشتر اوضاع تضمین حاصل گردید، میتوان بالای موقف و موقعیت اشخاص نیز تصمیم گرفت ... در غیر آن صورت ما بدون آن هم در مبارزه با افراطیون درگیر بوده و هستیم. آنها طی ۱۲ سال برای کنارزدن ما تلاش میکنند در صورت کناررفتن دولت کنونی سایر نیروهای طرفدار صلح نیز یکسره از جانب افراطیون نفی میگردد، به خصوص که زمینه برای ایفای نقش شما از بین میرود. نیروهای موجود که پس گذشت ۱۳ سال ضرورت تعقیب یک سیاست داخلی و خارجی متعادل و اشتراک تمام نیروهای ملی کشور را در حیات سیاسی و اقتصادی افغانستان آن هم در نتیجه کسب تجارب تلخ و خونین درک نموده و به دست آورده اند و میتوانند در جهت حفظ تمامیت ارضی و مالکیت ملی

مورد استفاده قرار گیرند نی تنها از هم خواهد پاشید بل که از پاشیدن شان خونریزیهای وحشتناکی را در قبال خواهد داشت. با در نظر داشت این واقعیت سوال افراد و اشخاص مطرح نیست بل که سرنوشت کشور جنگزده افغانستان مطرح است..

وارد آمدن شما به میدان عمل شاید تا اندازه زیادی بساط موجود را در وضع داخلی، منطقه یی و حتی نحوه تصمیمگیری جهانی و قدرتهای بزرگ به سود آینده بهتر کشور تغییر خواهد داد. در صورت خلاف نیز برای رفع انتظار مردم خواهش ما این است که به صراحت موضع خویش را اعلان فرمایند.

منتظر انعکاس مناسب از جناب شما در زمینه میباشم...

مراتب احترامات خود را تجدید میدارم.

نجیب الله

رئیس جمهور افغانستان»

\* \* \*

بالاخر در نتیجه تلاشها و مساعی دوامدار به خاطر تأمین مصالحه در اوایل جنوری ۱۹۹۲ م. زمینه آن مساعد گردید تا با نماینده گان تنظیمهای سه گانه مجاهدین و بعضی روشنفکران افغانی مقیم اروپا برای تأمین مصالحه و تشکیل حکومت مؤقت در کشور سوئیس مذاکره هایی صورت پذیرد. نشست مذکور در شهر زوریخ {گرچه بسیار ناوقت شده بود} برای مدت یک هفته انجام پذیرفت.

ذوات اشتراک کننده عبارت بودند از:

- دكتور نجیب الله مجددی، به نماینده گی از صبغت الله مجددی،
- سلجوقی، به نماینده گی پیر سیداحمد گیلانی،



- شهباز احمدزی، به نماینده گی محمد نبی محمدی،
- دكتور جليل شمس، به نماینده گی از برخی روشنفکرانِ افغان مقیم اروپا،
- عبدالوکیل وزیر امور خارجه، غلام فاروق یعقوبی وزیر امنیت دولتی، دكتور ضمیر میهنپور رییس کشفِ سیاسی وزارت امنیت دولتی و زلمی شهباز شارزدا فیر سفارت افغانستان در سوئیس.

آجندای مذاکره های مذکور را قطع جنگ، تأمین مصالحه و تشکیل یک حکومت موقت و تدویر لویه جرگه احتوا میکرد. در مذاکره ها، آقای سلجوقی نماینده محاذ ملی این سوال را مطرح نمود، که اگر شاه سابق حاضر شود برای تأمین صلح عملاً اشتراک ورزد، آیا دكتور نجیب الله رییس جمهور افغانستان، حاضر است از مقام خود کنار برود؟

هیئت دولت افغانستان از آماده گی و تصمیم دكتور نجیب الله برای کنار رفتن از قدرت به صراحت خبر دادند. اشتراک کننده گان این موقف دكتور نجیب الله را به مثابه یک گام بزرگ در راه تأمین صلح در افغانستان استقبال کردند. تنها نماینده تنظیم نجات ملی (مجددی)، مسأله جانشینی بعد از دكتور نجیب الله را مشروط به توافق پدرش، صبغت الله مجددی ساخت. پس از این که نجیب الله پسر مجددی با پدرش از طریق تلفون مفاهمه نمود، عدم توافق پدرش را با انتقال قدرت به شاه سابق به خاطر این که پدرش (مجددی) نخستین کسی بود که اعلان جهاد نموده- و از جانب دیگر تعداد زیاد روحانیون و قوماندانان با بازگشت شاه سابق توافق ندارند و در صورت تعویض دكتور نجیب الله، او (مجددی) باید مقام رهبری کشور را احراز نماید. این موضعگیری مذاکرات را با اشکال رو به رو ساخت.

هیئت دولت جمهوری افغانستان برای جلوگیری از به تعویق آفتیدن و اخلاص مذاکره های مذکور، با رهبری خود در کابل در تماس شدند که پاسخ کابل چنین بود: «در صورتی که روم با این موقف صبغت الله مجددی موافق باشد، جانب دولت جمهوری افغانستان کدام مخالفتی نخواهد داشت».

اشتراک کننده گان مذاکره های مذکور به روم سفر نموده و نماینده گان هریک از طرفها به طور جداگانه با جنرال عبدالولی ملاقات نمود. بعد از ملاقات انتباه هیئت دولت جمهوری افغانستان چنین بود که، شاه سابق حاضر نخواهد بود تا زعامت صبغت الله مجددی را در دوره انتقال قبول نماید. بنابر آن به مذاکره های بیشتر در زمینه ضرورت خواهد بود.

تا جایی که به خاطر دارم، قرار بود چند ماه بعد از نشست زوریخ، کنفرانسی تحت آجندای «صلح در افغانستان» به کمک کشور آلمان در شهر بُن دایر میگردید و از رهبری تمام جوانب ذیدخل داخلی دعوت به عمل می آمد؛ با تأسف که حوادث اپریل ۱۹۹۲ م. و تخریب عملیة صلح ملل متحد به مساعی صلح آمیز و دیپلماتیک چندین ساله دُکتور نجیب الله و نیروهای طرفدار حل سیاسی و صلح آمیز بحران افغانستان، نقطه پایان گذاشت و کشور در باتلاق جنگ داخلی فرو رفت.

این بود کرونولوژی مختصرِ مراجعه های دُکتور نجیب الله رئیس جمهور پیشین به خاطر حل سیاسی بحران افغانستان به محمدظاهر شاه سابق.

انکشاف اوضاع پس از اپریل ۱۹۹۲ م. (حمل ۱۳۷۱ خ.) تا سقوط طالبان و پیچیده گی و معضله های کنونی افغانستان این امکان را به دست میدهد تا رویدادهای گذشته، به خصوص موضعگیریهای پاسیفِ محمدظاهر شاه سابق را که اوضاع کنونی کشور پیامدِ مستقیم آن است، بهتر موردِ تحلیل و ارزیابی قرار گیرد.

اکنون این پرسش به میان می آید، که کدام عوامل و انگیزه ها مانع اقدام به موقع و عملی شاه سابق میگردید؟

در آن هنگام از زبان بعضی افراد که با اطرافیان شاه سابق تماس داشتند، این مطلب شنیده میشد که بعد از خروج شورویها، حزب وطن توانمندی دفاع از خود را نداشته و

به زودی به وسیله تنظیمهای جهادی سقوط میکند و چون تنظیمها هم توانایی تجربه اداره کشور را ندارند، ناگزیر میشوند از شاه سابق برای بازگشت و اداره کشور دعوت نمایند. (به زعم خودشان چنانکه در تاریخ کشور چنین اتفاق افتیده، که مردم در مواقع بحرانی به یکی از سرداران مراجعه مینمودند)؛ بنابر آن ضرور نیست که به تقاضای دکتور نجیب الله پاسخ داده شود و با او باب دیالوگ باز گردد.

بر اساس همین تصور کلیشه‌ی و غیرواقعبینانه، بهانه‌های از قبیل، «غیرمشروع بودن رژیم، حکومت کودتا و غیره و غیره» پیش کشیده میشد. در حالی که دکتور نجیب الله از شاه سابق توقع مشروعیت نداشت، بل که سهمگیری فعال او را به خاطر نیل به یک راه حل سیاسی بحران در کشور تقاضا نموده بود.

همچنان پس از بیرون شدن قوای شوروی از اروپای شرق و سقوط حکومتهای آن، اطرافیان شاه سابق و یا شاید خودش هم به این نتیجه گیری رسیده بودند که حکومت حزب وطن مانند سایر کشورهای اروپای شرق نیز سقوط میکند و گویا جای به طور طبیعی برای آنها خالی میگردد. در حالی که این یک محاسبه کاملاً غیرواقعبینانه و خیالی بود، زیرا شرایط و مناسبات اجتماعی در اروپای شرق و بدیل حکومتهای کشورهای مذکور، نیروهای سیاسی بودند که با تنظیمهای بنیادگرای مذهبی کاملاً تفاوت داشتند؛ ولی در افغانستان بدیل حزب وطن و حکومت آن نیروهای مذهبی افراطی بودند که هیچ گاه برای شاه سابق، حتی برای تنظیمهای معتدل مذهبی هم مجال اشتراک را در قدرت نمیدادند، چنانکه ندادند. اگر حادثه ۱۱ سپتامبر رخ نمیداد و کشورهای غرب دست به اعزام قوا به افغانستان نمیزدند، کوچکترین امکان برای بازگشت او باقی نمانده بود. حتی با وجود حضور قوای ناتو، بنیادگرایان مذهبی و قوماندانان دیروز جهادی هنگام تدویر لویه جرگه و تصویب قانون اساسی، نگذاشتند شاه سابق و اطرافیان او در مسایل دولتی دست باز داشته باشند!

عامل دیگر شاید این هم بوده باشد که اربابان قدرت در غرب به شاه سابق چراغ سبز نداده بودند تا به پیشنهادهای دُکتور نجیب الله برای سهمگیری در حل سیاسی بحران افغانستان پاسخ مثبت میداد.

شاه سابق در بخش دیگر همان مصاحبه اش با بی. بی. سی. گفته است، اگر او به دعوت دُکتور نجیب الله پاسخ میگفت: «... مردم فکر میکردند که من طرفدار کمونیستها هستم و همه آن کسانی که به من امید داشتند، امید خود را از دست میدادند...»

باید گفت که به کاربردِ واژه «کمونیست» اتهامی بود که در دوران جنگ سرد برای گرم نگهداشتن بازار تبلیغها و تحریک و فریب مردم افغانستان و جهانیان توسط رسانه های غرب به طور هستریک به کار برده میشد، در حالی که پروگرام رسمی حزب وطن و دولت آن وقت افغانستان حاوی چنان اهداف و برنامه هایی بود که مبتنی بر تأمین نسبی عدالت اجتماعی بود که نیازمندیهای مبرم مردم ما را بازتاب میداد. به خصوص بعد از اعلان مصالحه ملی، تمام برنامه های حزب و دولت مورد بازنگری قرار گرفت که یکی از نمونه های آن قانون اساسی افغانستان (۱۳۶۶ خ. و تعدیل آن در ۱۳۶۹ خ.) بود که به انحصار قدرت و حکومت یکحزبی پایان بخشیده و با قانون اساسی موجود در اکثر مسایل دارای محتوای همگون میباشد. از این که شاه سابق از ناامید شدن کسانی که به او امید بسته بودند، تشویش داشتند، باید گفت که برعکس بسیاری از افغانها و شخصیتهایی که به سهمگیری فعال و اقدام سریع او برای برگشت به کشور و تأمین صلح چشم امید دوخته بودند، به خاطر موضعگیری انفعالی و محافظه کارانه اش از او نیز ناامید شده بودند؛ برای اثبات این مسأله ببینیم چه تعداد «شخصیتهای مؤثر افغانی، به شمول خودشان»، که شاه سابق همیشه در اعلامیه هایش اصطلاح مذکور را به کار میبرد و بالای آن تأکید میورزید، برای تأثیرگذاری در تأمین امنیت و ثبات به افغانستان برگشته اند و اگر برگشته اند چقدر مؤثر بوده اند؟ که هیچ ...

تا جایی که ملاحظه میشود این دُکتور نجیب الله بود که به خاطر مراجعه به شاه سابق برای سهمگیری در حل بحران افغانستان بهای خیلی گرانی پرداخت. به این مفهوم که حتی مورد خصومت افراد و حلقه های تندرو در حزب خود هم قرار گرفت، تا آن سرحد که تندروهای داخل حزب در صدد تماسهای مخفی و سازش با تنظیمهای افراطی مورد نظرشان برآمدند. گروه شهناز تنی با حکمتیار در زد و بند قرار گرفت و حلقه دیگری از تندروان با شورای نظار جمعیت اسلامی در صدد معامله برآمدند که در اپریل ۱۹۹۲ م. (حمل ۱۳۷۱ خ.) منجر به تخریب عملیه صلح ملل متحد و مسلط شدن بنیادگرایان مذهبی و آغاز جنگهای میانگروهی در کشور گردید که در نهایت به قیمت زنده گی دُکتور نجیب الله و هزاران نفر مردم نگونبخت افغانستان تمام شد و بدنه اصلی حزب که خواهان حل سیاسی بحران کشور بودند و به حیث یگانه نیروی سیاسی که میتوانست در برابر مداخله های کشورهای همسایه و بنیادگرایان مذهبی مبارزه نماید و در امر تطبیق عملیه صلح ملل متحد کمک نمایند، حضور سیاسی خود را از دست دادند و چنان خلای بزرگ سیاسی نظامی در کشور به وجود آمد که با وجود تمام تلاشها در سطح ملی و بین المللی نی تنها تاکنون جبران نگردیده بل که تا مدتهای زیادی جبران نخواهد شد.

اوضاع کنونی کشور محصول و نتیجه همان موضعگیریهای یک جانبه و تعصب آمیز در برابر حزب وطن و دُکتور نجیب الله بود که به ابعاد بحران و منازعه در افغانستان افزود، تمام زیربنای اقتصادی کشور تخریب گردید، قوای مسلح افغانستان که یگانه ضامن حفظ استقلال و ثبات و امنیت در کشور بود، تجزیه شد، تمام شبکه های آموزشی و فرهنگی از بین رفت و کشور از وجود کادرهای تعلیم یافته و متخصص تهی گردید و کشور به لانه تروریستهای القاعده و بنیادگرایان مذهبی تبدیل شد. همه را یکسره به نام «کمونیست» رد کردن یک برخورد سالم سیاسی نبود و این موضعگیری با موضعگیری بنیادگرایان مذهبی هیچ تفاوتی نداشت، چون نتیجه هردو موضعگیری یکسان است.

اگر به حقیقت مسأله مراجعه شود، نیروهای، چپ و راست که با یکدیگر در مبارزه بودند به یکباره گی از آسمان نازل نشدند، آنها هم در نتیجه نیم قرن استبدادِ خشن در ترکیب اجتماعی جامعه افغانستان ظهور نمودند و محصول سیاستهای استبدادی دوران سلطنت بودند.

شاه سابق در یکی از مصاحبه هایش با {نیوزنایت بی. بی. سی} دعوتِ دکتور نجیب الله را دعوت یک افغان نمیدانست. طوری که گفته است: «به نظر من این دعوت از شخصی بود که در اختیار روسها بود و حالا به کشورم به تصمیم خود بر میگردم، چرا که مردم خوب به کشور باز گشته اند؛ آقای کرزی کسی است که میتوان به او اعتماد کرد، از این رو تصمیم من امروز برای بازگشت بسیار منطقی و عاقلانه است تا این که در سال ۱۹۹۱ م. میرفتم.»

مردم خوب به خاطر دارند که شاه سابق بعد از دعوت حامد کرزی قصد برگشت به وطن را نکردند بل که در زمانی که طالبان هسته گذاری میشد، جنرال عبدالولی دامادشان در سال ۱۹۹۵ م. به پاکستان سفر کرد و از جانب آن مقامهای ارشد نظامی و سیاسی پاکستانی مورد پذیرایی قرار گرفت و مهمان کسانی بود که سوگند خورده بودند تا کابل در آتش بسوزد. در همین سفر بود که «آی. اس. آی» پروژه صدور طالبان را به افغانستان رسماً آغاز نموده و به نام لشکر پادشاه، به افغانستان سرازیر کردند، همچنان در سال ۱۳۷۵ خ. (۱۹۹۶ م.) هنگام اشغال جلال آباد توسط طالبان رییس دفتر شاه به نام غلام غوث وزیر در ۲۳ سنبله ۱۳۷۵ خ. با صراحت تمام در رسانه های معتبر جهانی از جمله بی. بی. سی. و صدای امریکا، برگشت شاه سابق را به کشور خبر داد.

اکنون این پرسش به وجود می آید، که سران طالبان در اختیار کی بود؟

آیا آنها هم مانند حامد کرزی رییس جمهور افغانستان مردم خوبی بودند که شاه سابق با آنها به کشور بازگشت میکرد و آیا شاه سابق نمیدانست با اعلام برگشت خود در

خدمت یک بیگانه دیگر (پاکستان) قرار میگرفت، که همه هستی کشور و مردم ما را با خاک یکسان کرد؟!؛ که تا هنوز هم دست بردار نیست.

بیاید برای خوشی خاطر شاه سابق بپذیریم که دکتور نجیب الله به اصطلاح دست نشاندۀ روسها بود و با نیروی بیگانه به قدرت رسید. آیا دولت کنونی و اراکین آن به نیروی خودشان به قدرت رسیده اند؟!؛

هنگامی که دکتور نجیب الله از شاه سابق برای بازگشت به کشور دعوت نمود یک سرباز روسی هم در کشور وجود نداشت، دولت افغانستان، حزب وطن و همه افغانها بودند که از وطن و مردم آن در برابر مداخله های پاکستان و بنیادگرایان مذهبی قهرمانانه دفاع مینمودند، اگر در آن زمان که هیچ سرباز خارجی در کشور وجود نداشت، شاه سابق به کشور عودت میکرد، اعتبار سیاسی بیشتر میبود و یا امروز که هزاران سرباز خارجی در کشور حضور یافته اند و فرزندان «بابای ملت» علیه آنها دست به شورش زده اند و «بابای شان» تا حالا حداقل زحمت آن را به خود نداده است تا بالای «فرزندانش» صدا نماید که بس است، کشورتان را ویران نکنید... (!)

برای شاه سابق چقدر افتخار آمیز میبود که بعد از خروج شوروی ها مانند شاه کمبویا- به کشور بر میگشت، از همه طرفها فاصله مساوی میداشت و صدایش را برای آشتی ملی بلند میکرد.

به جرئت میتوان گفت، که اکثریت قاطع اعضای حزب وطن در خدمت پروسۀ صلح قرار میگرفتند و تندروان، افراطیون و معامله گران در صورت مقاومت از صحنه کنار زده میشدند.

ممکن است نزد بعضی ها این سوال مطرح گردد که در صورت حضور حزب وطن برای شاه سابق مناسب نبود به کشور بر میگشت و یا به عبارۀ دیگر تحت حاکمیت سیاسی- نظامی حزب وطن قرار میگرفت. باید گفت در میکانیزم پیشبینی شدۀ صلح

ملل متحد، قوای مسلح افغانستان، (اردو، داخله و امنیت دولتی) کاملاً غیرسیاسی میشدند و ارگانهای حراست حقوقی که قبلاً غیرسیاسی گردیده بودند، تحت اداره کمیته مؤقت ۱۵ نفری (ملل متحد) قرار میگرفتند و همچنان سایر تنظیمهای مخالف هم باید غیرنظامی میگرددند تا شامل عملیه صلح ملل متحد شده میتوانستند.

به یقین که از دیدگاه مخالفان دکتور نجیب الله و حزب وطن، سقوط و فروپاشی حزب وطن یک پیروزی بود و در کوتاه مدت به نفع آنها تمام شد. به این مفهوم که یک نیروی قوی و متشکل سیاسی از سر راه شان برداشته شد، چنانکه مخالفان حزب وطن آن را جشن گرفتند و تا هنوز هم از آن لذت میبرند، در حالی که اگر انکشاف وضع پس از سال ۱۹۹۲ م. مورد تحلیل واقعینانه و وطندوستانه قرار بگیرد، کناررفتن یکباره گی حزب وطن به حیث یگانه نیرو و سازمان سیاسی که میتوانست از بروز خلأ قدرت جلوگیری کند، در درازمدت نی تنها به زیان افغانستان تمام شد، بل که قبل از همه به زیان نیروهای سیاسی و شخصیت‌های تحصیلکرده یی که امروز از غرب برگشته اند و یا خواهان برگشت اند، تغییر خورده است و قادر نیستند با وجود دریافت میلیاردها دالر کمک و نیروی نظامی، حداقل امنیت و ثبات را برای تنظیم امور عادی دولتی و اجتماعی تأمین نمایند و نی توان مبارزه را با نیروهای بنیادگرا و افراطی دارند.

اگر خلای سیاسی سال ۱۹۹۲ م. که ناشی از کناررفتن حزب وطن و پیامدهای آن میباشد، مورد یک بررسی کوتاه قرار گیرد، تصویری که از وضع موجود افغانستان به دست میدهد چنین است:

کشور فاقد قوای مسلح، قوماندان سالاری، کشت و قاچاق مواد مخدر، فساد اداری، بی قانونی، زیربنای اقتصادی ویران شده، انقطاب قومی و منطقه یی و دهها خلأ و ویرانی دیگر.



آيا شاهِ سابق، اطرافيان و طرفدارانِ او ميپذيرند كه در نتيجهٔ برخورد تعصب آميز و غيرمسئولانهٔ شان نسبت به طرحها و پيشنهادهاي مشخص دكتور نجيب الله، اكنون چه محكوميتِ بزرگ تاريخي را نصيب شده اند و همين امروز مردم افغانستان چه قيمت بزرگي را به خاطر موضعگيري انتقامجويانه و خودخواهانهٔ آنها ميپردازند؟

[www.ayenda.org](http://www.ayenda.org)